

سطل آشغال را  
ببر  
بیرون!



... مامانم هر شب این را با فریاد به من می گفت.



اما من خودم را به نشنیدن می زدم و زیر لب می گفتم:  
«خودش بلد است برود.»



خانه‌ی ما پر از زباله بود:  
قوطی، بطری، کیسه‌ی پلاستیکی،  
کاغذ، جعبه، اسباب‌بازی شکسته،  
و هر جور آت و آشغالی که دلت بخواهد.

هیچ وقت به آشغال‌ها فکر هم نمی‌کردم،  
در عوض، تا می‌توانستم زباله تولید می‌کردم:  
خیلی از چیزهایی را که هنوز به درد بخور بودند دور می‌ریختم.

